



پرتره‌ای از اضطراب

درباره کتاب **گالری امیال بشری**
باتمركزبر داستان خیابان روانمهر



نسرین کیایی
منتقد ادبی

عنوان مجموعه داستان «گالری امیال بشری» نوشته محسن فرجی به بهترین شکل، ماهیت آن را تبیین می‌کند؛ داستان‌های این مجموعه، همچون قاب‌هایی در یک گالری، مجموعه‌ای از تلاطم‌های درونی، ترس‌ها و آرزوهای مهارنشدنی انسان معاصر هستند که هرکدام به شکلی در تعامل با واقعیت جاری قرار گرفته‌اند. اگر مجموعه را همچون یک «گالری» فرض کنیم، راوی‌های داستان‌ها در جایگاه متصدیانی هستند که سعی دارند این امیال و خاطرات را روایت کنند، اما نکته اینجاست که این گالری، یک بایگانی دقیق و مستند نیست؛ بلکه «ذهن غیرقابل اعتماد» راوی‌ها، تصاویر گذشته را بازآفرینی می‌کند. این بازتولید گذشته، تماشای امیال و ترس‌های قدیمی را با شک و تردید همراه می‌کند و خواننده را مدام در تماشای نسخه‌هایی از حقیقت نگه می‌دارد که هر لحظه ممکن است، تغییر کنند.

داستان «خیابان روانمهر» از داستان‌های «گالری امیال بشری»، در جغرافیای مشخصی برپا شده است؛ خیابان‌های تهران؛ شهری که در این مجموعه نه یک دکور، که کاتالیزوری برای بروز این امیال است. خیابان‌ها، میدان‌ها و اسامی مکان‌ها در مرکز شهر، به مثابه قاب‌های این گالری عمل می‌کنند که خاطرات، حسرت‌ها و دلهره‌های شخصیت‌ها را در خود نگه داشته‌اند. تهران، شاهد زنده این امیال بشری است؛ شهری که گذشته را در خود دفن نمی‌کند، بلکه آن را در هر نبش خیابان پیش روی روی می‌گذارد. در این میان، خانواده پریسامدترین سوزۀ این گالری است؛ جایی که امیال بشری نه در فضای خالی، بلکه در روابط حساس خانوادگی متبلور می‌شوند. ترس از دست دادن، شک به نجات و هراس پدرانۀ از تکرار سرنوشت گذشته برای فرزند، التهاب‌های اجتماعی همگی نشان‌دهنده این است که امیال چطور می‌توانند به اضطراب‌های مدرن بدل شوند. شاید مهم‌ترین ویژگی این گالری، اشتیاق راوی برای یافتن نقطه‌ای امن برای ایستادن و تماشا کردن باشد؛ تمام تکاپوی راوی‌ها برای یافتن لحظه‌ای از آرامش، در واقع تلاشی است برای راهی از فشار این امیال سرکش. آنها می‌خواهند در این گالری شلوغ از خاطرات و هراس‌ها، گوشه‌ای دنج بیابند تا لحظه‌ای از اضطراب جهان فارغ شوند. در واقع، «گالری امیال بشری» مجموعه‌ای است که آینه‌واره، تضادهای درونی انسان امروز را پیش روی او می‌گیرد و به ما یادآوری می‌کند که ما نیز همچون راوی‌های این داستان‌ها، مجموعه‌ای از حافظه‌های غیرقابل اعتماد و امیال بی پایان هستیم که در جغرافیای پرفشار شهر، برای معنا بخشیدن به زندگی و یافتن آرامشی گمشده تلاش می‌کنیم و دعوتی است به تماشای حقیقت عریان انسانی که در میان گذشته‌ای که ره‌ایش نمی‌کند و آینده‌ای که از آن می‌ترسد، معلق مانده است.

در میان این قاب‌ها، داستان «خیابان روانمهر» به خوبی بازتاب‌دهنده این فضای کلی است؛ جایی که راوی در گذار از خیابان‌های مرکز شهر، میان «عشق گذشته» و «هراس پدرانۀ از تکرار گذشته» گرفتار شده است. روانمهر در اینجا تنها یک نشانی جغرافیایی نیست، بلکه معبری است که در آن، «بی‌پروایی» زندگی سال‌های دور همسرش، به آینه‌ای برای ترس‌های کنونی راوی تبدیل می‌شود. اینکه چگونه نجابت و خاطره، در ذهن راوی به پرسشی بی‌پایان بدل می‌شوند و «تهران» با خیابان‌هایش، مدام به او یادآوری می‌کند که گذشته پدیدۀ‌ای نیست که بتوان آن را پشت سر گذاشت، بلکه حضوری است که بر هر لحظه از اکنون سایه می‌اندازد. «خیابان روانمهر»، تصویری عریان از اضطراب پایدار کسی است که می‌کوشد در آوار خاطرات و واقعیت جاری، تعادلی شکننده برقرار کند. در این میان، تهران و ویژگیه خیابان‌های مرکز شهر، حضوری ملموس دارند و همچون شاهدهی بر روایت، در پس‌زمینه جان گرفته‌اند. راوی در عین حال که در مقام همسر، در پی یافتن مجالی برای صلح با گذشته شریک زندگی‌اش است، در لایه‌ای عمیق‌تر، با هراسی پدرانۀ دست و پنجه نرم می‌کند که گویی پرهیزی از تجربیات تلخ گذشته روی آینده فرزندش است. ردپای زندگی جسورانه همسر راوی در گذشته، تا اکنون می‌رسد و «ملا» و خستگی» را برای مرد داستان رقم می‌زند.

تضاد میان آن لحظه کوتاه آرامش، که در آن کینه‌ها و حسرت‌ها چنان محو شده بودند که «انگار از اول نبوده‌اند»، و واقعیت خشن زیسته همسرش در گذشته و در ارتباط با مرد ناشر، فضایی خفقان‌آور می‌سازد. در این فضا، خیابان‌های اطراف انقلاب و روانمهر، که سراسر کتابفروشی و دفتر نشر است، نه فقط معبرهایی برای عبور، که گره‌گاه خاطراتی هستند که مدام در ذهن راوی بازآفرینی می‌شوند. در واقع، آن «بی‌پروایی» که راوی در گذشته همسرش می‌بند و با بدبینی و کنجکاوی به آن می‌نگرد، اکنون به آینه‌ای برای ترس‌های پدرانۀ بدل شده است؛ ترسی از اینکه نکند دخترش، در پی تجربه‌های مشابه، در چنین‌ه همان آسیب‌هایی بیفتد که همسرش روزگاری در قلب همین خیابان‌های مرکز شهر تجربه کرده است.

آچه این وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند، پیوندی است که ذهن راوی میان «عشق گذشته» و «ترس پیش رو» برقرار می‌کند. به همسرش نگاه می‌کند و حس می‌کند «چقدر دوستش دارد»، بلافاصله با پرسش‌هایی آزادهنده به فضای عدم قطعیت بازمی‌گردد. وقتی دخترش قصد سفر دارد، همان نشانه‌های ظریف بی‌پروایی در ذهن راوی به فاجعه‌ای بدل می‌شود که گویی در تاروپود خانواده‌شان تنیده شده است. پدر، میان میل به آزاد گذاشتن فرزند و هراس از جهان پیچیده‌ای که خوب می‌شناسد، معلق مانده است؛ تعلیقی که ریشه در اشتیاق او برای مراقبت از کسی دارد که دوستش دارد. او به دنبال راهی برای محافظت است و همین دغدغه، عشقی را که به همسرش حس می‌کرده است، با چاشنی دلهره و نشخوار فکری درمی‌آمیزد و پرسش‌های ذهنی بی‌پایان می‌شوند. در تمام این مسیر، تهران با خیابان‌های خاطره‌انگیزش، مدام به راوی یادآوری می‌کند که گذشته، پدیدۀ‌ای است که در گوشه و کنار این شهر حضور دارد و بر آینده سایه می‌اندازد.



دقیق و قابل‌باور است که به دل خواننده می‌نشیند و با جریان داستان همراه می‌شود و با مشکلات و دغدغه آنها همذات‌پنداری می‌کند. شخصیت‌های «چشم‌های اینشتین» همانند قهرمان داستان‌های کلاسیک نیستند و با آنها از زمین تا آسمان فاصله دارند. آنها همانند زندگی بیرون از کتاب‌ها با دردهای معمولی و گسست‌های عاطفی رو به رو هستند و دنیا را از زاویه‌ای دیگر تماشا می‌کنند. رابطه میان اعضای خانواده، بیشتر بر پایه فاصله و اختلال عاطفی و رازهای ناگفته پیش می‌رود.

نویسنده با انتخاب عنوان خاص خود که به نایفه‌ای چون اینشتین اشاره دارد، برای مخاطب کنجکاوی به همراه دارد، همچنین تضاد میان نگاه علمی اینشتین و نگاه انسانی و احساسی شخصیت اصلی داستان به وجود آورده است. اینشتین نماد علم و دیدن عمیق جهان است و او در ابتدا فقط با غریزه به تماشای جهان خارج از نقطه امن خود می‌نشیند، اما به‌تدریج نگاه او آمیخته به گاهی، دانش و بینش می‌شود. اینشتین نماد علم و حقیقت محسوب می‌شود، دانشمندی که با نگاه عمیق به جهان، به ژرفای واقعیت می‌رود، اما شخصیت اصلی داستان به دنبال کشف قانون‌های جهان کوچک خودش است. او در طول داستان به این بلوغ می‌رسد که نگاه کردن به معنای آگاه شدن، فهمیدن دردها، درک ترس‌ها و پنهان‌کاری‌های دیگران است.

کشف واقعیت‌های پنهان

کتاب «چشم‌های اینشتین» قرار نیست دردها، از هر لحظه با اتفاقات عجیب و غریب و غیرمنتظره مرسوم دنیای قصه‌ها غافلگیر کند و به پیش برود، اما این توانایی را دارد که نگاه او را به جزئیات زندگی تغییر دهد. در واقع نویسنده با حفظ سبکی به خوبی عمل کرده و برای ساختن دنیای ذهنی شخصیت‌ها از جزئیات مناسب و به جایی بهره گرفته است. کتاب با محور قرار دادن یک موقعیت ساده به موضوعات عمیق‌تری همچون هویت، شناخت، بلوغ و تنش میان خواستن و نخواستن می‌پردازد. حس گیرافتادن شخصیت اصلی به خوبی از قلم نویسنده به خواننده منتقل می‌شود. مجموع این ویژگی‌ها به کتاب جنبه‌ای روانشناسانه بخشیده است. همچنین وصف‌هایی از معماری مدرسه و خانه سرایداری، فضایی را از دل یک خواننده خلق می‌کند که مرزهای محدودکننده میان بودن و نبودن، دیدن و دیده شدن برای او قابل لمس می‌شود. توجه اسدی به اشیا، فضا و رفتارهای کوچک، فضای داستان را ملموس و زنده می‌کند و این نقطه قوت کتاب به حساب می‌آید. نویسنده از کنار مسائل به ظاهر کوچک به سادگی عبور نمی‌کند و از دل یک زندگی معمولی و ساده، تضادهای بزرگی همانند خیر و شر، اخلاق و میل، بودن و دیده شدن یا نافرستی بودن را بیرون می‌کشد. البته ناگفته نماند که در بخش‌هایی از اثر، فضای ذهنی شخصیت‌ها بیشتر می‌شود و سرعت پیشبرد داستان را کم می‌کند.

کتاب به دلیل فضا سازی مناسب و خاص خود، نمادهایی را به تصویر می‌کشد که هرکدام به لایه‌های درونی داستان و شخصیت‌های آن اشاره دارند.



به تماشای جهان

روایت روانشناسانه بحران‌های هویتی
در چشم‌های اینشتین نوشته ساناز اسدی

حتی افسردگی بکشانند. نویسنده به خوبی توانسته صدای یک نوجوان را به صفحات کتاب منتقل کند؛ صدایی که حال و هوای خاص، ماجراجویی، کنجکاوی، آشفتمگی و دور مانده است و او از پشت دیوار خود را فریاد می‌زند. او در توصیف فضاها دقیق است و به جای تمرکز بر اتفاقات پیچیده و پر تنش، روی مکث‌ها، بوه‌ها، اشیای درون خانه و جزئیات معمول زندگی روزمره تمرکز می‌کند. این جزئیات در متن داستان معنا می‌یابند و نمادهایی را می‌سازند که از وضعیت روانی شخصیت‌ها با جبر محیطی آنها نشأت می‌گیرند.

نظم زندگی روتین شخصیت اصلی داستان و خانواده‌اش با ورود نابه‌هنگام دختری به نام «گل» به هم می‌ریزد. دختر داستان در اینجا بدلالی به خانه آنها پناه می‌آورد. ورود او مرز امن، پنهان و نامرئی و قانون‌های وضع شده میان مدرسه و خانه را می‌شکند. شخصیت اصلی داستان پس از این اتفاق ناخواسته، پایش به ماجراجویی باز می‌شود که باید با دنیای واقعی، میل، ترس و مسئولیت روبه‌رو شود و دیگر نمی‌تواند یک ناظر باقی بماند و فقط به تماشا بنشیند. روند بلوغ ذهنی و عاطفی او در صفحه به صفحه کتاب پیش چشم‌ان مخاطب کنجکاو شکل می‌گیرد.

او به تدریج مجبور می‌شود از دنیای فانتزی و تماشای مخفیانه‌ها دنیای بیرون را محدوده امن‌اش خارج شود و با پیچیدگی روابط انسانی، تجربه‌های تازه و چالش‌های بزرگ‌تری آن هم از جنس بزرگسالی رو در رو یا حتی گلاویز شود. در نهایت شخصیت اصلی داستان دیگر یک نوجوان منزوی، خجالتی و ترسو نمی‌ماند و به شخصیتی با هویت مستقل تبدیل می‌شود. او این استقلال را در مواجهه با بزرگ‌تراها، قوانین مدرسه و دیگران به دست می‌آورد.

شخصیت‌پردازی نویسنده چنان

کنجکا و ماجراجو در آستانه سن بلوغ است. او جهانی را به تماشا نشسته که به آن تعلق ندارد و دائماً از آن منع می‌شود.

او خود در خانواده از فرصت زندگی همانند همسن‌های خود و تجربه‌های خوش دوران نوجوانی به دور مانده است و او از پشت دیوار و از خلال یک سوراخ، مخفیانه دانش‌آموزان مدرسه را تماشا می‌کند. این نگاه گاهی با لذت، شرم و گناه همراه می‌شود و همین وی را



چشم‌های اینشتین

- نویسنده: ساناز اسدی
- انتشارات: چشمه
- تعداد صفحات: ۱۶۸ صفحه
- قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان

منزوی، تنها و مضطرب کرده است. خانه و خانواده شخصیت اصلی داستان همانند سایه با شبح روزگار می‌گردانند و او یاد گرفته چگونه نامرئی باشد تا از خشم خانواده و دیگران در امان بماند. دیده شدن و جلب توجه در نهاد هر نوجوانی وجود دارد اما او سعی در دیده نشدن و نامرئی بودن دارد که با طبیعت وجودی‌اش و سن حساسش در تضاد است. کتاب با روایتی ساده نشان می‌دهد فضا و محیط در رشد شخصیت نوجوانان تأثیر مهمی برجای می‌گذارد و می‌تواند آنها را به سمت انزوا، تنهایی، استرس و

همذات‌پنداری می‌کند، گاهی هم خود را در کنار تردی‌ها، تنهایی‌ها، انزوا، سکوت و امیدهای کوچک و شکننده آنها می‌بیند. این نوع ادبیات ماجراجویی را بازگو می‌کند که در زندگی روزمره و واقعی تجربه می‌شوند و به همین دلیل بیش از هر روایت داستانی دیگری در ذهن مخاطب به یادگار می‌مانند.

کتاب «چشم‌های اینشتین» نوشته ساناز اسدی که نشر چشمه آن را منتشر کرده، جزو آثار داستانی و معاصر فارسی محسوب می‌شود که با نثری احساسی، شخصیت‌محور و روانشناسانه، فضای انسانی و اجتماعی و با اسمی کنجکا و برانگیز، خواننده را به یک روایت درونی و تأمل برانگیز دعوت می‌کند. این کتاب، داستان خانواده‌ای را بازگو می‌کند که در سرایدارخانه مدرسه دخترانه‌ای در قائمشهر زندگی می‌کنند. شهری که به کارخانه نساجی و تیم فوتبالش شناخته می‌شود. ثریا، مادر خانواده، در کارخانه رو به زوال نساجی مشغول به کار است. پیش از او همسرش آقا موسی آنجا کار می‌کرد. این روزها اخبار تعطیلی کارخانه در کوچه‌های شهردهن به ذهن می‌چرخد. تیم فوتبال شهرهم بازی پشت بازی دارد می‌بازد و پسرها و آقا موسی، مثل باقی تماشاگران خسته تیم، هر هفته دست از پارازتر ورزشگاه وطنی را با بار سنگین شرم و غصه ترک می‌کنند و برمی‌گردند به اتاق‌های‌شان. داستان در فضایی بسته و پرتنش می‌گذرد و مرز میان زندگی خصوصی این خانواده با فضای عمومی دائماً در تلاطم است، آنها در واقع در قلب اجتماع هستند اما زندگی پنهان یا نامرئی دارند.

یک ماجراجویی مخفیانه

شخصیت اصلی داستان، نوجوانی

داستان ایرانی

بهار خسروی
گروه کتاب

ادبیات فقط حول محور جهان بیرونی نمی‌چرخد، بلکه همچون آینه‌ای می‌ماند که به پیچیده‌ترین و ناشناخته‌ترین بخش‌های درونی انسان، یعنی ذهن و روان او هم نفوذ می‌کند. اکثر داستان‌ها با تکیه بر اتفاقات پشت سر هم و مشکلات بیرونی به پیش می‌روند، اما در میان آنها آثاری هستند که خواننده را با روایتی درونی و تأمل برانگیز به یک خلوت عمیق می‌کشانند و در سکوتی سرشار از ناگفته‌ها و اسرار درونی به حال خود رها می‌کنند. این کتاب‌ها دیگر تصویری پرهیاهو و شکل گرفته بر صفحات کاغذ نیستند، عمق پیدا می‌کنند و تا مدت‌ها با خواننده همراه می‌شوند. محور آنها معمولاً بر دغدغه‌های فردی، مشکلات عاطفی و گرفتاری‌های روزمره زندگی تمرکز دارد. نویسنده به جای پرداختن به آنچه رخ داده، به تأثیری که رویدادها بر روح و روان شخصیت‌ها برجای گذاشته، می‌پردازد. این داستان‌ها خواننده را به فکر وادار می‌کنند و تنهایی‌ها، تردی‌ها، فقدان‌ها و کشمکش‌ها را به یاد او می‌آورند، دقیقاً همان دردهای ناگفته‌ای که در خلوت با آنها گلاویز می‌شوند. داستان‌های مبتنی بر روایت درونی و ذهنی صرفاً برای خواندن، وقت‌گذرانی و سرگرم شدن نیستند، آنها یک تجربه زیسته هستند و همانند یک دعوت‌نامه مخاطب را به توقف، درنگ، تأمل و نگرستن به درون خویش دعوت می‌کنند. مخاطب با خواندن چنین داستان‌هایی به تدریج در دنیای درونی شخصیت‌ها نفوذ کرده و با آنها



نفوذ نویسنده در دل قصه‌ها

ساناز اسدی، سال ۱۳۶۵ در قائمشهر به دنیا آمد و فارغ‌التحصیل رشته تئاتر از دانشگاه هنر تهران، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس است. نمایشنامه‌های «گلکسیون»، «خروج اضطراری» و «سایر بازماندگان» از آثار او محسوب می‌شوند که به اجرای عمومی نیز در آمده‌اند. نمایشنامه «گلکسیون»، برنده جایزه ویژه اکبر رادی در دوازدهمین جشنواره بین‌المللی تئاتر دانشجویان شده است.

«نیازمندی‌ها» اولین مجموعه داستان ساناز اسدی است که سال ۱۳۹۵ توسط نشر نیماژ منتشر شد. این کتاب شامل ۷ داستان

با شخصیت‌پردازی دقیق و بجا است؛ انسان‌هایی وامانده در روزگار معاصر که هرکدام اتفاقی را از سرگذرانده‌اند و افرادی فراری از گذشته خود که سعی در فراموشی آن دارند. پایان‌بندی‌های دقیق و مؤثر داستان‌ها مخاطب را به چالش می‌کشاند تا داستان بعد از اتمام هم در ذهن خواننده ادامه پیدا کند. آنچه قهرمان‌های داستان‌ها را در وضعیت‌های به وجود آمده قرار داده، نتیجه انتخاب‌های‌شان نیست، بلکه جبر و تحمل شده به آنهاست. این اثر در رابطه مستقیم با تجربه زیسته جغرافیایی نویسنده در شمال ایران و شهرها و مردمان

حاشیه ساحلی دریای خزر است. نوولای «سخت پوست» دومین اثر داستانی او محسوب می‌شود که سال ۱۴۰۱ نشر چشمه آن را منتشر کرد. این کتاب زندگی یک خانواده چهارنفره را روایت

می‌کند که به خاطر بی‌کفایتی پدر در تأمین مخارج‌شان، اوضاع اقتصادی نابه‌سامانی دارند. «سخت پوست» اثری درباره رفت و بازگشت‌های مکرر پدر، بارانی که بند نمی‌آید و عکس‌هایی است

که از حافظه نمی‌رود. اسدی با ضرابه‌نگی درست و فصل‌هایی کوتاه و با استفاده از قاب‌هایی که به قالب عکس نزدیک‌اند، روایتی خواندنی و شاعرانه از فقدان و خاطره می‌سازد که برای مخاطب فرصتی فراهم می‌آورد تا قهرمان خود را تجسم کند. یکی از ویژگی‌های قابل توجه این کتاب به ظرافت و دقتی مربوط می‌شود که نویسنده در بازنمایی شخصیت‌ها و درون‌شان داشته است. همچنین فلش‌بک‌های راوی به گذشته و رفت و برگشت‌هایی که میان زمان گذشته و حال وجود دارند، از جذابیت‌های این اثر به حساب می‌آید.

